باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی(مجموعه)

۱. عنوان	شرح صفوة المصادر	
مؤلف	ناشناخته	شارح: ——
محشی / مترجم	——	موضوع: ادبیات
کاتب	رحمت دین	زبان: اردو
تاریخ تحریر	قرن ۱۳ ق.	از برگ .... تا ....
خط / سطر	نستعلیق / ۱۵ سطر	شماره عمومی ۴۳۱۲۰
۲. عنوان	رساله در دستور زبان فارسی	
مؤلف	ناشناخته	شارح: ——
محشی / مترجم	——	موضوع: ادبیات
کاتب		زبان: فارسی
تاریخ تحریر	قرن ۱۳ ق.	از برگ .... تا ....
خط / سطر	نستعلیق ۱۵ سطر	شماره عمومی ۴۳۱۲۱
۳. عنوان	رساله قواعد فارسی	
مؤلف	روشن علی ضاری جونپوری	شارح: ——
محشی / مترجم	——	موضوع: ادبیات
کاتب	ولد میان شام الدین قوم رنگریز	زبان: فارسی
تاریخ تحریر	قرن ۱۳ ق.	از برگ .... تا ....
خط / سطر	نستعلیق	شماره عمومی ۴۳۱۲۲
۴. عنوان		
مؤلف		شارح:
محشی / مترجم		موضوع:
کاتب		زبان:
تاریخ تحریر		از برگ .... تا ....
خط / سطر	/	شماره عمومی
کاغذ		طول / عرض: .... × ....
جلد	خریداری آستان قدس رضوی (سلطانی)	تاریخ اهداء: شهریور ۱۳۸۹

رسالهٔ صرف فارسی

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد آفریدگار و درود رسول مختار صلی الله علیه و علی آله الاطهار
و اصحابه الکبار بعضی قواعد صرف پارسی بقلم می آرد علمک الله
تعالی که کلمه لفظی است که وضع کرده شد برای معنی مفرد و آن منقسم است
بسه قسم اسم و فعل و حرف اسم آن است که معنی مستقل دارد و زمانه
در و یافته نشود چون سر و گل و فعل آنست که معنی مستقل دارد
و زمانه نیز در و یافته شود چون کرد و میکند و خواهد کرد و حرف
آنست که معنی مستقل ندارد و بدون انضمام کلمه دیگر فایده معنی ندهد
چون از و تا و مصدر که از و اشتقاق اقسام فعل است علامت
آن در آخر صیغها شتن یا دن است چون کردن و گفتن و جمله
افعال که از و بر می آیند بر اسه بالواسطه پنج اند ماضی و حال
و مستقبل و امر و نهی ماضی آنرا گویند که از زمانه گذشته علاقه
داشته باشد و علامت آن در آخر صیغه تا یا دال و ما قبل آن

یمنه

یمنه ساکن باشد چون کرد و گفت و زد و شد و آمد که اینها شاذ اند
و بعد مخفف بود است و ماضی بنا میشود از مصدر بعد از دور کردن نون
ساکن از آخر مصدر چون گفت و کرد و حال آن است که بزمانه موجود تعلق
دارد و علامت آن می است که بر صیغه مضارع می آید و معنی خالص حال
میگردانند چون میگوید و می کند و مستقبل آنست که بزمانه آینده تعلق
دارد و علامت آن خواهد است که بر صیغه ماضی می آید و معنی مستقبل
میگردانند چون خواهد رفت و خواهد کرد و مضارع آنرا گویند که در
زمانه حال و استقبال یافته شود و علامت آن در آخر صیغه اش
دال ساکن و ما قبل آن مفتوح چون گوید و کند و مضارع بنا می شود از
ماضی نزد جمهور بدانکه حرف می در ماضی هم آید و معنی خالص استمرار پیدا
کند چنانچه می پرسید و می گفت و امر فرمودن باشد کسی را بکاری
چون گو و کن و نهی باز داشتن کسی را از کاری چون مگو و مکن پس
قسم اول را اخبار گویند و هر یک ازین یا شش صیغه دارد برای
واحد غایب مذکر و مونث یکی زیرا که در فارسی صیغه مذکر و مونث
یک است و برای تثنیه و جمع مذکر و مونث یکی چرا که در فارسی هر چه فوق

واحد است جمع می شود پس تنهٔ داخل جمع است و دو برای حاضر و دو
بر آخر متکلم بطور مذکور حاضر آنست که او خطاب کنند و غایب خلاف
آن و متکلم کلام کننده را گویند و ضمیر فاعل واحد حاضر در فعل یا است
و ضمیر واحد متکلم میم در آخر صیغه ماضی بی حذف دال می آیند و در
مضارع بعد حذف دال چون کردی و کردم و کنی و کنم و در غایب
نون و دال و یا و دال در حاضر و یا و میم در متکلم ضمیر جمع اند پس اند ضمیر جمع
غایب است و اید ضمیر جمع حاضر و ایم ضمیر جمع متکلم و نزدیک اهل تحقیق
آنست که این الف یا در ضمایر مذکور اصل نیستند بلکه برای رفع
اجتماع ساکنین می آرند چنانچه کرده اند و ضمایر مذکور در آخر صیغه ماضی
بی حذف دال و در آخر مضارع می آیند چون کردند و کردید و کردیم و کنند
و کنید و کنیم و در فعل مستقبل که لفظ خواهد است بعد حذف دال از آن
می آیند چون خواهد کرد و خواهید کرد و خواهیم کرد و حذف دال از آخر
مضارع و حذف دال از لفظ خواهد در ضمایر مذکور درین صورت
فاعل میشود و هر یک ازینها نیز بر دو گونه است معروف یعنی فاعل
معلوم گردیده باشد چون کردند کار را و مجهول یعنی فاعل معلوم نباشد

چون

چون کرده شد کار و آن نیز بر دو گونه است اثبات و نفی بحث اثبات
فعل ماضی معروف کرد کردند کردی کردید کردم کردیم و اگر خواهی که مجهول
بنا کنی بار همون را با لفظ شد بر معروف در آر تا مجهول گردد و ضمایر مذکور
در مجهول بعد علامت مجهول می آید بحث اثبات فعل ماضی مجهول
کرده شد کرده شدند کرده شدی کرده شدید کرده شدم کرده شدیم و اگر
نفی بنا کنی نون را در اول صیغه ماضی زیاده کن تا نفی گردد بحث نفی
فعل ماضی معروف نکرد نکردند نکردی نکردید نکردم نکردیم بحث نفی فعل
ماضی مجهول نکرده شد نکرده شدند نکرده شدی نکرده شدید
نکرده شدم نکرده شدیم و اگر خواهی که حال بنا کنی علامت حال
که می است بر صیغه مضارع معروف بنه تا حال معروف گردد
بحث اثبات فعل حال معروف می کند می کنند می کنی می کنید
می کنم می کنیم و اگر خواهی که مجهول بنا کنی از مضارع مجهول بنا کن
و مضارع مجهول گرفته می شود از ماضی مجهول و طور بنایش این
است که واو مفتوح ما قبل دال ساکن که علامت ماضی مجهول
است زیاده کن زیرا که دال ساکن ما قبل او واو مفتوح علامت

مضارع مجهول است چون مضارع مجهول ساخته شد پس علامت حال
که لفظ می است بر کرده شود که مضارع مجهول است در آر حال مجهول گردد
و علامت حال در صیغه حال مجهول بر علامت مجهول نیز مستقبل
است چنانچه گوئی کرده می شود و برای نفی نون زیاده کن
تا نفی گردد بحث اثبات فعل حال مجهول میکرده شود میکرده شوند
میکرده شوی میکرده شوید میکرده شوم میکرده شویم بحث نفی
فعل حال معروف نمی کند نمی کنند نمی کنی نمی کنید نمی کنم نمی کنیم
بحث نفی فعل حال مجهول نکرده میشود نکرده میشوند نکرده میشوی
نکرده میشوید نکرده می شوم نکرده میشویم و اگر خواهی که مستقبل
بنا کنی و آن ساخته می شود از ماضی مطلق پس علامت آن که لفظ
خواهد است بر صیغه ماضی مطلق در آر برای مستقبل معروف و برای
مستقبل مجهول در میان هر دو لفظ صیغه ماضی مجهول که کرده شد
است در آر و آن لفظ خواهد مختلف خواهد شد موافق اختلاف
فاعل چنانچه بالا در ضمایر مذکور است و برای نفی نون زیاده کن تا نفی
گردد بحث اثبات فعل مستقبل معروف خواهد کرد خواهند کرد خواهی کرد

خواهید

خواهید کرد خواهم کرد خواهیم کرد بحث اثبات فعل مستقبل مجهول کرده شد
خواهد شد کرده خواهند شد کرده خواهی شد کرده خواهید شد کرده خواهم
کرده خواهیم شد بحث نفی فعل مستقبل معروف نخواهد کرد نخواهند
کرد نخواهی کرد نخواهید کرد نخواهم کرد نخواهیم کرد بحث نفی فعل مستقبل
مجهول نکرده خواهد شد نکرده خواهند شد نکرده خواهی شد نکرده خواهید
شد نکرده خواهم شد نکرده خواهیم شد اظهار مضارع در ضمن حال معلوم
شد محتاج ترقیم نیست زیرا که بعد دور کردن علامت حال مضارع می ماند
و حروف که در کتاب بدل در آیند و حذف شوند در آخر کتاب
مذکور خواهند شد ان شاء الله تعالی و آن دو قسم دیگر یعنی امر و نهی
را ان گویند و هر یک از اینها نیز بر شش صیغه است اما طرز و قوم
چون امر حاضر گرفته می شود از مضارع پس در امر حاضر حرف دال از آخر
صیغه مضارع که آن دال ساکن ما قبل او مفتوح علامت مضارع است
ساقط کن و بر امر غایب و متکلم که صیغه آن بعینه صیغه مضارع است
لفظ گو زیاده کن بنا بر تفرقه امر از مضارع تا امر گردد زیرا که صاحب
مؤید الفضلاء می گوید که در شرح لغی شرح کافیه معنی لیضرب که امر غایب است

باید که زند آورده است و همین اصح است زیرا که در متکلم خوب در میشود انتهی
کلامه بحث امر معروف گو کند گو کنند کن کنید گو کنم گو کنیم بحث امر مجهول
گو کرده شود گو کرده شوند گو کرده شو گو کرده شوید گو کرده شوم گو کرده
شویم و اگر خواهی که نهی بنا کنی میم مفتوح بر صیغه امر حاضر معروف در آر
تا نهی معروف گردد و نون برای نهی غایب و متکلم معروف و مجهول
و برای نهی حاضر مجهول بر صیغهای آن در آر و لفظ گو برای غایب
و متکلم زیاده کن تا نهی گردد بحث نهی معروف گو مکند گو مکنند
مکن مکنید گو مکنم گو مکنیم بحث نهی مجهول گو مکرده شود گو مکرده شوند گو
مکرده شو گو مکرده شوید گو مکرده شوم گو مکرده شویم معلوم باد
اگرچه صیغه امر مجهول و نهی در استعمال یافته نشد لاکن قواعد آن که در
بعضی کتب مسطور بود بنابر استعمال قوانین و اتمام کردن آن نوشته
شد و نیز در کتابها صیغه امر و نهی غایب و متکلم معروف قلیل الاستعمال
است بدون لفظ گو بنظر نیامده **فصل** این همه که گفته شد بحث فعل
بود **چون** چون خواهی که اسم فاعل بنا کنی علامت آن لفظ نده است
بعد امر حاضر معروف در آر و ما قبل علامت مذکور مکسور ساز تا اسم
فاعل

فاعل گردد مگر حرف آخر را که از امر حذف شده است عود کن و الف
و نون جمع بعد واحد زیاده کن و ها را بکاف پارسی بدل کن تا جمع گردد
بحث اسم فاعل کننده کنندگان و اگر خواهی که اسم مفعول بنا کنی
ها هوز بعد صیغه ماضی مجهول در آر تا اسم مفعول گردد و طریق جمع آن
هم بطور اسم فاعل است بحث اسم مفعول کرده شده کرده گان گردان
مصدر گفتن گفت میگوید خواهد گفت مگو بگو گوینده گفته
شد گفته میشود گفته خواهد شد گفته شو گفته مشو گفته شده
مصدر دیگر چسپانیدن **معروف** چسپانید می چسپاند خواهد چسپاند
چسپانید چسپان مچسپان چسپانیده شو چسپانیده مشو چسپا
نیده شده پوشیده مباد که هر چند بعضی صیغها که از مصادر مذکور
مشتق شده اند در استعمال کتب یافته نمی شوند **چون** از روی
قانون اشتقاق آنها در مصادر درست یافته می شود در حرف
آورده شد اگرچه در لغت عربی صیغه را بقانون پارسی تصریف
کردن خلاف اصل است لیکن بعضی صیغها که مشهور شده اند بر سر
بسبب کثرت استعمال گران نیستند چنانچه طلبیدن و فهمیدن

ومثل آن و نیز اسم جامد را بطریق گردان فارسی صیغه بر می آرند چنانچه
خلیدن خلید می خلد خواهد خلید بخال مخال خلنده باید دانست که فعل لازم
باشد و آن آنست که بر فاعل تنها تمام شود چون نشست و استاد عمرو و متعدی
آنست که فعل از فاعل تجاوز کرده به مفعول برسد چون خورد زید طعام را و زد
عمرو را و بعضی افعال لازم و متعدی هر دو می آیند چنانچه سوخت و افروخت
و آمیخت و پخت و مثله و گردان این صیغها در صورت لازم بر صیغه فاعل
تمام خواهد شد و در صورت متعدی بر مجهول و مفعول خواهد رسید و بعضی خاص
متعدی اند چرا که بوقت تکلم صیغه معلوم میشود که کلام متجاوز بمفعول است
چنانچه رماندن و دواندن وغیره این هر دو مصدر از لازم متعدی کرده
شده است چون خواهی که لازم را متعدی گردانی صیغه مضارع آن فعل که گرفته
الف و نون ماقبل آخر او زیاده کن چنانچه رمد رماند و دود دواند
بعد ها نون زیاده کن مصدر متعدی خواهد شد پس بدستور ماضی و حال
و مستقبل و امر و نهی وغیره او اشتقاق کن و نیز در بعضی صیغه آن نون
مکسور میشود و بعده یا زیاده میشود چنانچه از رساندن رسانیدن و مثله
و بعضی صیغه متعدی نمی شود چنانچه آمدن زیرا که آوردن که متعدی است

بزات

بذات خود متعدی است و حرف که در مضارع بدل و حذف می شوند این است
که مذکور می گردند و آنها اگر بدل اند بسبب هم مخرج یا قرب مخرج و حذف بنابر
دفع التباس و برای اجتماع ساکنین یا بوجه دیگر بوده باشد قیاسی است و سماعی
از آنجا که در میان صیغه ماضی و مضارع اختلاف النوع است بنا بر آن
آخر ماضی را که از دال یا تا ناگزیر است ملاحظه نموده هر که یک آن در قسم
را تفصیل کرده شد تا فوقانیه در آخر مضارع بدل با دال میشود چنانچه سوخت
و ساخت و نواخت و افروخت و برداشت و گداخت و مثله سوزد و
سازد و برداز و افروزد و بردارد و بیندارد و گدازد وغیره مگر در
مضارع نهفت و خفت بجا مانده دال و دیگر در مضارع آنها زیاده می
شود نهفتد و خفتد و شنفتد و خفتد گردد و این مضارع بنای
الست نه وضعی و مضارع آهیخت و آخت دیده نشد و اگر ما قبل
آن تا خای معجمه است در مضارع بازای معجمه بدل گردد چنانچه ریخت و برداخت
و نواخت و انگیخت و بیخت و ریخت و آمیخت و سوخت و آموخت
و دوخت و مثله سازد و برداز و نوازد و انگیزد و بیزد و ریزد و آمیزد
و سوزد و آموزد مگر در مضارع فروخت که بمعنی برج آمده نشین

معجمه بدل گردد فروشد شود و در مضارع شناخت از سین مهمله بدل شود
شناسد بود و اگر ماقبل آن شین معجمه باشد باید دید که اگر ماقبل آن شین
معجمه الف باشد آن شین در مضارع از راء مهمله بدل شود چنانچه از کاشت
وانباشت وگماشت وانگاشت ونگاشت کارد وانبارد وگمارد ونگارد شود
مگر درگذشت بفتح اول بکاف پارسی که الف از دال مهمله بدل شود وگردد شود
والا در مضارع زشت ونوشت شین معجمه بسین مهمله بدل شود و یای
تحتانیه ماقبل آن زیاده می شود ریسد ونویسد شود واز هشت در
مضارع بلازم بدل شود هلد شود واگر ماقبل آن تا سین مهمله باشد
باید دید که اگر ماقبل آن مفتوح است یا الف سوای خاست در مضارع از
نون یا از هاء هوز و یا از یای تحتانیه بدل گردد از نون چون شکست
وشکند وپیوست وپیوندد وبست وبندد شود و در هر دو صیغه یک دال
زاید گردد و در صیغه نشست یا زیاده شود نشیند بود واز ها چون
جست ورست وخاست وکاست جهد ورهد وخواهد وکاهد بود واز یای
تحتانیه چون آراست وپیراست آراید وپیراید مگر از خاست خیزد
شاذ است واگر ماقبل آن مضموم است بواو بدل شود و یای
تحتانیه

تحتانیه زیاده گردد چنانچه از جست ورست وشست جوید وروید وشوید
بود واگر ماقبل سین یای تحتانیه یای نون است سین در مضارع
ساقط شود چون گریست وزیست وتوانست وشایست ودانست
وگرید وزید وتواند وشاید وداند بود واز نگریست نگرد شاذ است
و در یک صیغه گسست که ماقبل آن مکسور است بلام بدل شود
گسلد شود واگر ماقبل آن تاء فوقانیه فاست سوای نهفت وخفت
وشنفت از باء موحده و یا از واو در مضارع بتبدیل یابد چون کوفت
وروفت وفریفت وشتافت ویافت وکافت ورفت ومثل
آن کوبد وروبد وفریبد وشتابد ویابد وکاود ورود وگرود مگر از یافت
بافد واز گفت گوید در مضارع آن فا بواو آن فا بدل شود بواو وبعد
آن واو یا زیاده آید گوید شود و در بعضی ماضی که مضارع ندارد از آن
کلام هست چنانچه گسیخت ومغل ماضی که آخر آن دال است در مضارع
آن دال ساکن گردد وماقبل آن مفتوح گردد چنانچه از خورد وبرد
وخواند خورد وبرد وخواند شود واگر ماقبل آن دال یای تحتانیه
باشد در مضارع حذف شود چنانچه از رسید ودوید ودمید

وکشید وچشید وجنبید ومنخابید ودوابید درمانید ومنارسد
ودود درمد وگشد وچشد وجنبید ونشد ودواند درماند
شود مگر دال مضارع گزیدن بضم اول وچید ودید وآفرید آن یا بجا ماند
وبعدش نون زیاده شود گزیند وچیند وبیند آفریند شود ودر شنید
بواو بدل شود شنود گردد واگر ماقبل آن یا همزه است آن همزه در
مضارع حذف گردد ویای تحتانیه بجا ماند چون در بوئید د شود
وجوئید وبخائید ومثله بوید وشوید وجوید وبخاید شود
واگر ماقبل دال الف باشد در مضارع ساقط گردد چنانچه از نهاد
ونهاد وفرستاد ومثله نهد وفتد وفرستد شود اما در مضارع
گشاد وزاد بجا ماند ومابعدش یا زیاده گردد گشاید وزاید
شود ودر داد الف از یا بدل شود دهد گردد واگر ماقبل آن
دال واو است
والف در مضارع ماقبل آن واو الف زیاده کرده شود وآن
واو یا گردد چنانچه افزود وگشود ونمود وسود وزدود وستود
وربود ومثله افزاید وگشاید ونماید وساید وزداید وستاید
وربایده می شود مگر در بود وشنود بود وشنود خوانند در مضارع

کرداء

کرداء مهمله از نون بتبدیل یابد کند شود ودر مضارع مرو یا زیاده
کرده شود میرو گردد ودر مضارع شد واو زیاده کرده شود شود گردد
بای موحده که برای تزئین کلام بار بسر فعل می آرند اگر
حرف اول کلمه مضموم است بای مضموم در آرد واگر حرف اول کلمه
نامضموم است مفتوح ومکسور است بای مکسور در آر چنانچه بگفت وبرخت
وبرند واگر بر سر کلمه الف مقصوره ویا ممدوده بود وبای موحده یا
نون نفی یا میم نهی بروی آید پس الف مقصوره گاهی از یای
تحتانیه بدل شود وگاهی حذف گردد چون منگیزد بیفکن و
بینگیخت ونفزود ومینگیزد وبیفزود والف ممدوده که در
الف است گاهی الف اول بدر آمدن بای موحده ومیم نهی بدل
از یای تحتانیه شود چنانچه بیا ومیا ودر نفی گاهی بدل از
یای تحتانیه وگاهی حذف می شود چنانچه نیامیخت ونه آمیخت
ومعلوم باد که الف ممدوده همزه است نه الف چراکه همزه همیشه
متحرک وگاهی ساکن با ضغط زبان می باشد والف همیشه
ساکن باشد واین همزه را الف مجاز گفته می شود وبای

موحده که معنی داشته باشد مفتوح باشد چنانچه بآزمان گفتم **فائده**
این اختلاف حروفهای مضارع که مطابق فهمید مبتدیان
نوشته شد بعضی کلیه و بعضی اکثریه و بعضی جزئیه اند هرچه از
کتب قانون یافته شد شوق قلم آمد و دلیل هر یک مقدمات
و اختلافات اقوال که در تبدیل حروف مضارع و اشتقاق
صیغهاست بنابر ملالت و طوالت تحریر نشد باید که بعد ملاحظه
کتب قوانین اگر از تنگی خطا ملحوظ شود بتذییل کرم بپوشند

فائده مخصوص کلام پارسی چهار حرف است پ
چ ژ گ و مخصوص زبان عربی هشت حرف اند که اصلا در
فارسی نمی آیند لظمنش این است **قطعه** هشت حرف است آنکه
اندر پارسی ناید همی * تا نیاید موزنی بیاشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدام است آن حروف و یاد گیر * **ثا و حا و صاد و
ضاد و طا و ظا و عین و قاف * تمت تمام شد**

هذا الکتاب بتاریخ نوزدهم ماهی جیته در موضع موسی پور بر کناره دریا راوی دستخط
فقیر حقیر پرتقصیر رحمت دین ولد میان شام الدین قوم رنگریز ساکن بنگه صالح والسلام

رساله قواعد فارسی

رب یسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم **وتمم بالخیر**
حمد بیحد حضرت آفریدگار جل جلاله و نعت جناب رسول مختار صلی الله
علیه و آله الاطهار و اصحابه الکبار آنکه این رساله موسوم بقواعد فارسی
متضمن اکثر قواعد و ضوابط اهل فارس مستنبط از نسخه فرهنگ رشیدی
اطال الله اعمارهم از مقامات و غیره که خصید بنده روشن علی الصاری
جونپوری برای خاطر برخوردار فضل علی و دیگر فرزندان دلبند اطال الله
اعمارهم از مقامات مختلفه فراهم آورده بترتیب آن برداخت مشتمل
است بر مقدمه **و ابواب یازده گانه و خاتمه مقدمه** در بیان اسماء مفردات
حروف تهجی و بعض قواعد مرکبات و حقیقت مصدر و کیفیت اشتقاق
صیغ سوای صیغه مضارع که در ابواب مذکور شود **ابواب یازده گانه**
در بیان اقسام مصادر و اشتقاق صیغ مضارع و حقیقت لازمی و متعدی
و امثله آن از اشعار استادان **خاتمه** در بیان خواص حروف تهجی
و معنی بعض اسمای آنها که در کدام بچه معنی آیند و چه فائده دهند و در